

فصل نامه علمی تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی (دهخدا)

دوره ۱۳، شماره ۴۷، بهار ۱۴۰۰، صص ۱۰۱ تا ۱۳۲

تاریخ دریافت: ۹۸/۴/۱۳، تاریخ پذیرش: ۹۹/۰۷/۳۰

(مقاله پژوهشی)

تحلیل موضع پادشاهان نسبت به منتقدان از دیدگاه مولوی

در مثنوی معنوی

اسماعیل حسین پور^۱، دکتر حسن بساک^۲



چکیده

بررسی مواجهه پادشاهان با منتقدان نیازمند تبیین مباحت حقوق مخالفان است که می‌تواند نوع نگاه حاکمان را نسبت به مردم در مثنوی به خوبی نمایان کند. پادشاهان در مثنوی به «نیک شاهان» و «بدشاهان» تقسیم می‌شوند که سلیمان و فرعون نماد این دو گروه هستند. بدشاهان که به سبب داشتن خوی استبدادی و حب جاه، خود را محق و مردم را مکلف می‌دانسته‌اند حقی برای مردم و مخالفان قائل نبوده‌اند که در این تحقیق موضع بدشاهان نسبت به مخالفان مورد بررسی قرار گرفته است. در این مقاله که به شیوه توصیفی و تحلیل محتوا به انجام رسیده است پس از تعاریف پادشاه و مخالفان و اشاره به حق مخالفان، و تبیین موضع مولانا در خصوص پادشاهان و همچنین موضع پادشاهان در قبال منتقدان به دو دسته مثبت و منفی تقسیم شده است که موضع منفی شامل نقدناپذیری، خشم، حيله و نفاق، قتل، حبس و شکنجه و تهدید مخالفان می‌شود و در موضع مثبت به عفو و بخشش، انتقادپذیری، سکوت، احتیاط در کیفر مجرمان اشاره شده است که موضع منفی نسبت به مخالفان، نمود و بسامد بالاتری در مثنوی دارد.

کلید واژه‌ها: پادشاهان، مخالفان، مثنوی معنوی، مولوی بلخی

^۱. دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران.

tak1350@yahoo.com

^۲. دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام نور، ایران. (نویسنده مسؤول).

bassak@pnu.ac.ir

مقدمه

نحوه مواجهه حاکمان با مخالفان یکی از مواردی است که ضرورت تحقیق و پژوهش دارد. نظر به شرایط استبدادی حاکم در دوران حکومت پادشاهان، در ادبیات فارسی نیز معمولاً، پرهیز از چالش با حاکمان مورد تأکید قرار گرفته است. شرایط حاکم در آن عصر به گونه‌ای بوده است که بسیاری از حق‌گویی‌ها و حق‌پویی‌ها خوشایند سلاطین نبوده است. این پادشاهان خویش‌اندیش، با برنتابیدن هرگونه نظر و اندیشه‌ای، با معرفی این ناهمسویان با خویش به عنوان مخالف، نه تنها آنها را از طبیعی‌ترین حقوق اجتماعی محروم می‌کرده‌اند بلکه از قتل و شکنجه آنان نیز ابایی نداشته‌اند.

مثنوی معنوی به عنوان یکی از آینه‌های روشنِ فکر و فرهنگ ایرانیان، در تبیین شرایط حاکم بر آن روز جامعه بسیار ارزنده و آموزنده است. نگاه مولانا به پادشاهان در مثنوی، آشنایی با شیوه حکومت داری و مواجهه آنها با مخالفان می‌تواند امروز نیز برای ما درس آموز باشد. تحقیق پیرامون برخورد پادشاهان با مخالفان، مستلزم شناخت دقیق پادشاهان در مثنوی است. پادشاهان در مثنوی به دو گروه تقسیم شده‌اند. در نگاه مولانا، شاهان یا خوی سلیمانی دارند یا خوی فرعونی. مولانا فرعون را نماد خوی سلطانی و فرعونی می‌داند و سلیمان، داود را پیامبر-شاهانی می‌داند که نماد خوی سلیمانی هستند.

با برشمردن برخی ویژگی‌های بدشاهان در مثنوی، پیداست که چرا «عاقلان سرها کشیده در گلیم» و «حق نشاید گفت جز زیر لحاف» و در روزگار سروری شاهان بد یا نالایق، نیک پیداست که مخالفان چه رنج و مرارت‌ها به جان خریده‌اند و چه تلخی‌ها را تاب آورده‌اند.

با عنایت به موضوع منتقدان و مخالفان و رعایت حقوق آنان، که یکی از موضوعات مهم در بیشتر جوامع است این تحقیق به سبب تازگی موضوع می‌تواند مورد اقبال قرار گیرد چرا که تاکنون در این حوزه تحقیق مستقلی ارائه نشده است.

پیشینه تحقیق

تاکنون پژوهشی که به طور مستقل به بررسی و تحلیل موضع پادشاهان نسبت به منتقدان از دیدگاه مولوی در مثنوی معنوی بپردازد، انجام نپذیرفته و این پژوهش می‌تواند از این

حیث پژوهشی جدید تلقی گردد اما آثاری چند که در قالب کتاب و مقاله منتشر شده‌اند به نوعی به مواردی چون حقوق مخالفان از منظر سیاسی و مبتنی بر اصل تساهل و تسامح پرداخته‌اند که بدان اشاره می‌شود: (کتابی، ۱۳۹۳) در اثر خود که با عنوان: «جلوه‌های مدارا در آثار سخنوران بزرگ فارسی» منتشر کرده‌است؛ بیشتر به بحث مدارا و تساهل در مثنوی پرداخته است (عقدایی، ۱۳۸۹).

مقاله: «جامعه‌شناسی حکومت و حاکمان در مثنوی» و (خاتمی، ۱۳۸۸) مقاله‌ای با عنوان: «حکومت و حاکمان در مثنوی» را به چاپ رسانده است. (باقی، ۱۳۸۸) وی همچنین با انتشار کتاب: «حقوق مخالفان» به بیان حقوق اولیه مخالفان از منظر سیاسی پرداخته‌است. در مقاله «جامعه‌شناسی حکومت و حاکمان در مثنوی» به جامعه‌شناسی سیاسی عصر مولانا اشاره شده است و در ادامه نویسنده به تقابل حکمرانی فرعون و سلیمان و نشانه‌های شاه آرمانی پرداخته است. در مقاله «اوصاف حاکمان در مثنوی» نیز، علاوه بر اشاره به حکومت‌های غیرمشروع (که نمادش فرعون) و حکومت‌های مشروع (که سلیمان نماد آن است) به مبانی فکری و ویژگی‌های حکومت مطلوب اشاره شده است؛ ولی در این مقاله با تکیه بر حقوق مخالفان و بحث حق و تکلیف، نوع مواجهه پادشاهان با مخالفان، مورد بررسی قرار گرفته است.

روش تحقیق

این مقاله به شیوه توصیفی و تحلیل محتوا و بر پایه مطالعات کتابخانه‌ای به انجام رسیده است.

مبانی تحقیق

نظریه اول: ماورایی بودن قدرت پادشاهان

پادشاهان در باور ایرانی از دیرباز از قدرت ماورایی برخوردار بوده‌اند. «دو مفهوم فره‌ایزدی و ظل‌اللهی متعلق به دو منظومه فرهنگی در ایران هستند که تنها در موقعیت خاص دوره خود، امکان ظهور و بروز داشته‌اند؛ از این رو فره‌ایزدی در اندیشه سیاسی ایران باستان و ظل

اللهی در نظام سلطنتِ دوره اسلامی درخور فهم است.» (سرافرازی و دیگران، ۱۳۹۷: ۲۲)

با فراگیر شدن و پذیرش این قدرت ماورایی پادشاهان، آنها خود را محق می‌دانسته‌اند و تکلیفی در قبال رعیت نداشته‌اند. یکی از نظریه پردازان این تئوری خواجه نظام الملک بوده است که می‌گوید: «ایزد سبحانه و تعالی در هر عصر و روزگاری یکی را از میان خلق برگزیند او را به هنرهای پادشاهانه و سیرت‌های ستوده آراسته گرداند» (نظام الملک، ۱۳۷۲: ۱)

غزالی نیز در نصیحه الملوک در خصوص ماورایی بودن قدرت شاهان و ضرورت تبعیت از آنها آورده است: «پس ببايد دانستن که کسی را که او [خداوند متعال] پادشاهی و فرّ ایزدی داد، دوست باید داشتن، و پادشاهان را متابع باید بودن، و با ملوک منازعت نشاید کردن، و دشمن نباید داشتن.» (غزالی، ۱۳۶۱: ۸۲)

نظریه دوم: زمینی بودن قدرت

با رشد دموکراسی و فراگیر شدن موج بیداری مردم در جوامع مختلف، در ایران نیز از اواخر دوره قاجار، موضوع ماورایی نبودن قدرت شاهان و ضرورت پاسخگو بودن اصحاب قدرت مورد تأکید قرار گرفت. در فقه سیاسی اهل سنت برای تبعیت محض از خلفای تحلیل یافته در سلطنت ایرانی، به نظریه پردازی روی آوردند که یکی از آنان علی عبدالرزاق است که در کتاب «الاسلام و اصول الحکم» می‌نویسد:

«خلیفه قدرت خود را مستقیماً از خداوند می‌گیرد. این رای همان است که روح آن در بین تمام علما و عامه مسلمین ساری و جاری است. آنان خلیفه را ظل الله تلقی می‌کردند و منصور دومین خلیفه عباسی همواره چنین تصور می‌کرد که نماینده خدا در زمین است. این دیدگاه پس از قرن پنجم هجری بیش‌تر تشدید شد و در اکثر تالیفات علمای این دوره، ملوک و سلاطین با اوصاف فوق بشری و مستظهر به تاییدات الهی توصیف شده‌اند: و جمله القول ان استمداد الخلیفه سلطانه من الله تعالی مذهب جار علی الالسنه، فاش بین المسلمین.» (فیرحی، ۱۳۷۵: ۱۳۳) نیز از آن جمله است.

نظریه زمینی بودن قدرت امروز پذیرفتنی‌تر است و متفکران اسلامی نیز بر این موضوع صحه می‌گذارند. «انسان‌ها - چه جزو رعایا باشند، چه جزو حکام باشند - همه آنها نسبت

به خدا مکلف‌اند و هیچ حقی از او طلب ندارند... و در مسأله ارتباط رعیت با حاکم و حاکم با رعیت، حتی افراطی‌ترین دیدگاه‌ها نیز همه می‌پذیرند که حاکم یک حکومت صد در صد دینی هم که ظل الله است، این هم نسبت به رعایای خودش وظایفی دارد.» (ملکیان، ۱۳۸۵: ۲۰۹) که در این پژوهش، برخورد پادشاهان با مردم بیانگر پررنگ بودن نظریه اول در آن عصر بوده است.

بحث

شاه / حاکم و منتقدان / مخالفان

شاه، پادشاه، شاهنشاه از واژه‌هایی هستند که هر چند امروزه بین این سه تفاوت‌هایی قائل شده‌اند ولی در متون ادبی به یک معنا به کار رفته‌اند. در خصوص معنی واژه شاه آمده است: «پادشاه و ملک بود. (لغت فرس اسدی) پادشاه (صحاح الفرس). پادشاه را گویند. (معیار جمالی)... امیر، شهریار، شاهنشاه، ملک، سلطان و پادشاه است.» (دهخدا: شاه)، «نظام سلطنتی یا پادشاهی (Monarchy) شکلی است از نظام حکومت که در آن رئیس کشور عنوان پادشاه یا ملکه دارد. ارسطو سلطنت را «فرمانروایی یک نفره» تعریف می‌کند.» (آشوری، ۱۳۷۶: ۲۰۱)، «پادشاهی کهنترین شکل حکومت است.» (عالم، ۱۳۷۶: ۲۷۷)، «حکومت پادشاهی، یک نوع حکومت فردی است که فردی مبدأ و منشأ قدرت و تصمیم‌گیری و اجرا می‌گردد. (ر.ک: سبحانی، ۱۳۷۰: ۶۴) در این مقاله نیز منظور از پادشاه: سلطان، امیر، حاکم، شاهنشاه، حکمران و بدشاهانی چون فرعون مدنظر هستند و شامل پیامبر - شاهان نمی‌شود.

واژه مخالف (Opposed) و یا منتقد یکی از پرکاربردترین واژه‌هاست که متناسب با مباحث حقوقی، سیاسی و اجتماعی تغییراتی در معنی پیدا می‌کند. این واژه به معانی مختلفی آمده است: «دشمن، خصم (ناظم الاطباء)، خلاف‌کننده (آندراج) (دهخدا: مخالف) از دیگر معانی مخالف «۱- خلاف‌کننده، ناموافق ۲- دشمن، خصم ۳- واژگونه، بازگونه ۴- ضد، نقیض»، (معین: مخالف) است. همچنین در توضیح این واژه آمده است: «۱- برخلاف، ضد، خلاف

۲- اخلاص‌گر، شورش‌ی، متمرّد.» (قیم، ۱۳۹۳: ۱۷۲۵)

مخالفتان بیشتر شامل مخالفتان شخصی، مخالفتان فکری و عقیدتی، مخالفتان سیاسی و مخالفتان عملی است که مخالفتان عملی به عنوان خصم و دشمن شناخته می‌شوند. در این مقاله منتقدان/مخالفتان شامل مخالفتان عملی نیست بلکه شامل افراد منتقد، ناموافق، ضد، متمرّد و دگراندیش می‌شود.

حقوق مخالفتان

بررسی مواجهه پادشاهان با مخالفتان نیازمند تبیین مبحث حق مخالفتان است که می‌تواند نوع نگاه حاکمان نسبت به مردم در مثنوی را به خوبی نمایان کند. در باره واژه حق باید گفت: «حق به چیزی می‌گویند که تسلط و اختیاری برای انسان ایجاد کند و انسان می‌تواند از آن اختیار و تسلط به نفع خود استفاده کند و می‌تواند از آن صرف نظر کرده و واگذار نماید.» (فریدی، ۱۳۹۲: ۱۵ به نقل از: جعفری لنگرودی، ۱۳۴۶: ۲۱۶).

در تعریف حقوق هم آمده است: «مجموعه قواعد کلی و الزام آور که بر زندگی اجتماعی انسان حکومت می‌کند.» (کاتوزیان، ۱۳۵۲: ۴۶۲)،

«در ابتدا وقتی از «حقوق» سخن می‌رفت، حق به معنای «اختیار» و «جواز» و «رخصت» بود. اما رفته رفته «حقوق» معنا و مفهوم متفاوتی یافتند و تبدیل به «طلب» شدند.» (سروش، ۱۳۷۶: ۴۳۳).

در هم تنیدگی حق و تکلیف و باور خودحق‌پنداری پادشاهان بدون احساس تکلیف در برابر مردم، آشنایی با مفهوم تکلیف را هم ضروری‌تر می‌سازد. تکلیف به سه معنا به کار رفته است که: «یک معنای تکلیف حرام نکردن حلال‌هاست و معنای دومش ادای دین و پرداخت بدهی‌هاست و معنای سوم تکلیف که در مقابل استحقاق قرار می‌گیرد عبارت است از لگدمال نکردن استحقاقها، آنها را شناختن و ادا کردن یعنی اگر کسی شایسته پادشاه است، اگر کسی محکوم به مجازات است این شایستگی‌ها را مراعات کردن.» (بسته نگار، ۱۳۸۰: ۳۳۲).

راز نامهربانی سلاطین و پادشاهان با مردم در مثنوی و نگاه همراه با انکار نسبت به حق و حقوق دگراندیشان، به این باور باز می‌گردد که پادشاهان همواره خود را محقّ می‌دانستند. «انسان گذشته یا ماقبل مدرن را می‌توان «انسان مکلف نامید.» (سروش، ۱۳۷۶: ۴۳۱). این

باور که پادشاهان سایه خدا در روی زمین هستند باعث شده بود آنها خود را همواره محق بدانند نه مکلف؛ در حالی که باید روابط شاه و مردم یک رابطه دوسویه و متقابل باشد. « ما هر جا حق داریم، تکلیف هم داریم، بنابراین، مسأله حق محور بودن یا تکلیف محور بودن که آدم را به این دو شکل قرار بدهند فقط وقتی قابل تصور است که ارتباط انسان و خدا را طرح کنیم و نه انسان و انسان را...» (ملکیان، ۱۳۸۵: ۲۰۰). فرآیزدی هم ریشه در این باور دارد تا با تقدس بخشی به شاهان آنان را صاحب حق بدانند.

برخی از حقوق اجتماعی که به طور طبیعی حق مسلم مخالفان محسوب می‌گردند و در راستای پاسداشت حقوق بشر، نباید نقض شوند عبارتند از: «حفظ دین و آزادی عقیده، حفظ جان، حفظ عقل، حفظ مال، حفظ حرمت و شرافت.» (دستمالچیان، ۱۳۹۰: ۷) که این حقوق به نوعی از حقوق اولیه هر انسان و از جمله مخالفان به شمار می‌رود.

پادشاهان در مثنوی

شاه در مثنوی به معانی متعددی آمده است. «مولوی در جاهای متعدد مثنوی، سلطان، پادشاه و شاهزاده را سبب شکوه، قدرت، پاکی، آزادگی و بزرگی می‌گیرد.» (مصفا، ۱۳۸۷: مقدمه ک) بدیهی است که مولانا این تعابیر را برای شاهانی چون فرعون بکار نبرده است بلکه برای پیامبر - شاهان رسته از هوای نفس به کار برده است. «سلیمان و فرعون با هم چون دو الگوی متضاد برای قدرت و سلطنت ظاهری در مثنوی تصویر می‌شوند.» (زرین کوب، ۱۳۷۹: ۶۴۳)

مولانا پادشاهی افرادی چون فرعون و نمرود ... را برنمی‌تابد، ولی پیامبرانی چون سلیمان، ابراهیم ادهم را می‌ستاید. (۹۲۹/۲) چون «مولانا حکومت و سلطه بر جامعه را در اصل از آن ولی خدا می‌داند.» (خاتمی، ۱۳۸۸: ۴۰)

در مثنوی نیک شاهان از خدا می‌خواهند قدرت و پادشاهی به شایسته‌ای چون آنان عطا شود. (ر.ک: پورخالقی چترودی، ۱۳۷۶: ۲۰۲) در نگاه مولانا نیک شاهان مثنوی: مانا و بی‌زوالند (۱۱۰۳/۱) خادم و حافظ خلقند (۴۱۴۶/۳-۴۱۴۷) مظلوم یاور، ستم ستیز و دادگرند. (۴۶۳۶/۳)

- (۴۶۳۵) برآورنده نیازهای دنیوی و اخروی مردمند. (۱۴۶۷/۳).

نایب خدایند: (۶۷۳/۱) و از دیدگاه مولانا، شاه با استبداد و خودخواهی بر مردم حکم می‌راند و خود را بی‌نیاز از مشورت و اندیشه دیگران می‌داند. چون «حکومت در مثنوی چیزی جز سلطنت یعنی حکومت یک شخص بر مردم نیست، شخصی که به جای همه مردم، بدون مشورت آنان می‌اندیشد و برای آنان تصمیم می‌گیرد.» (عقدایی، ۱۳۸۹: ۱۹۷)

در مثنوی، پادشاهان دارای خوی فرعون‌ی با زور کسب قدرت می‌کنند. «می‌توان به به بحث فرّ ایزدی در نظام شاه آرمانی ایرانی اشاره کرد که در آن زور(قدرت) نقش اساسی در کسب قدرت ایفا می‌کند.» (رجایی، ۱۳۷۵: ۷۸)

مولانا با یادآوری خوی استبدای پادشاهان بر این باور است که پادشاهان، گرگ صفتند: (۱۸۷۱/۶) قدرت طلب، جاهل و طغیانگرند. (۳۱۵۶/۵) از شراب بندگی نوشیده‌اند و بد رگند. (۶۶۷/۴) دارای قساوت قلب و سنگدلند و حتی به نزدیکان‌شان هم رحم نمی‌کنند. (۳۱۵۶/۵) امیری و وزیر و پادشاهی‌شان، لبریز درد و اندوه است. (۳۲۳/۶) حکومت‌شان ناپایدار است. (۲۳۷/۱)

پادشاهی نوعی اسیری زودهنگام است. (۴۴۴۱/۶) بنده جهانند. (۴۴۴۲/۶) آوازه جو و شهرت طلبند. (۲۰۸ / ۱) بی‌تمیزند و قدرت تشخیص ندارند. (۲۵۴۵ / ۵) مردم را حقیر می‌خواهند تا خادم‌شان شوند. (۳۲۴/۶) عاقبت راهی گور می‌شوند. (۳۲۵/۶)

اهمیت و تأثیر پادشاهی

مولانا تحت تأثیر ایلغارها، حمله و هجوم‌ها، غارتگری‌ها، خونریزی‌ها و ستم‌گستری‌های مغولان، وجود حکومت را ضروری می‌داند. مولانا در مثنوی معتقد است «چون شاهان به ادب گرایند، ادب زنده شود و چون راهی استوار و راست در پیش گیرند، دفاع قوت و استحکام می‌یابد.» (عامری، ۱۳۶۷: ۱۱۴)

او پادشاهان را مانند حوض و رعیت را مثل لوله‌های آب می‌داند و معتقد است اگر آب حوض پاک یا شور باشد آب لوله‌ها نیز پاک یا شور خواهد بود. (۲۸۲۳/۱-۲۸۲۰)

مرزبندی با پادشاهان

مولانا هر چند وجود حکومت و حاکمان را ضروری می‌داند و در فیه ما فیه «بیش از ۱۲۰ نامه از ۱۵۰ نامه خطاب به مقامات حکومتی، رجال سیاسی و صاحبان قدرت است. (فتوحی، ۱۳۹۲: ۵۲) ولی بر مرزبندی با اصحاب قدرت تأکید دارد. او مداح پادشاهان و سلاطین نبوده است: «مولوی نه مدح کسی را گفته و نه به حاکمان زمان تقرب جسته است، بلکه تمام شعر او دربارهٔ بیان اندیشه، احساس و فرهنگ وسیع اوست.» (کفافی، ۱۳۸۲: ۴۱۲)

او بر دوری از اصحاب قدرت تأکید داشته است. «به دربار سلطان و درگاهاه لقدرت هرگز نمی‌رفت. خود او بدترین علما را کسانی می‌دانست که به دیدار امرا می‌روند و در عین حال کسانی را از امرا که به دیدار علما می‌رفتند بهترین امرا می‌خواند.» (زرین کوب، ۱۳۸۰: ۳۲۲)

نکوهش سلطانی در مثنوی

مولانا در ابیات مختلف پادشاهان فرعون را مورد نکوهش قرار داده است و بندگی را برتر از سلطانی می‌داند:

تا توانی بنده شو سلطان مباش / زخم کش، چون گوی شو، چوگان مباش
(۱۸۶۸/۱)

مولانا، کراهت سلطانی را به زبانی زیبا بیان می‌کند که همان مداحان و سلطان ستایان دیروز وقتی امروز او را می‌بینند که فر و شوکت شاهی را ندارد او را دیو خطاب می‌کنند و در نگاه معنادارشان گویی مرده‌ای از گوری سر برآورده است:

آن جماعت کت همی دادند ریو / چون ببینندت بگویندت که دیو
جمله گویندت چو ببینندت به در / مرده‌ای از گور خود برکرده سر
(۱۸۷۰-۱۸۷۱/۱)

وی پادشاهی را تابوتی می‌داند که مردم او را بر دوش می‌کشند و سلطان خفتهٔ درون این تابوت است:

ز آنکه آن تابوت بر خلقست بار
بار بر خلقان فکندند این کبار
(۳۲۷/۶)

در نگاه مولوی همنشینی با پادشاهان عیب بزرگی است و آزادگی را از انسان سلب می‌کند:

هر که با سلطان شود او همنشین
بر درش بودن بود عیب و عنین
(۱۷۶۸/۱)

شادی از مرگ شاه ستمگر

با مرگ شاه ستمگر، مردم رها شده از سیاهی ستم او شادمانی می‌کنند. شادمانی خرگوش پس از روانه کردن شیر به قعر چاه یکی از نمودهای این شادی شورآفرین در مثنوی است.

مژده مژده ای گروه عیش‌ساز
کان سگ دوزخ به دوزخ رفت باز
مژده مژده کآن عدو جان‌ها
گند قهر خالقش دندان‌ها
(۱۳۵۴-۱۳۵۵/۱)

موضع منفی

با توجه به خوی استبدادی پادشاهان، موضع منفی آنها نسبت به مخالفان بیشتر بوده است که ریشه در نابردباری این پادشاهان داشته است. وقتی حاکم خود را سایه خدا بداند، برای بقای قدرت خویش، سخت‌ترین مواضع را در قبال مخالفان اتخاذ می‌کند که اینجا به برخی موارد پرداخته می‌شود:

نقد ناپذیری

برای این که مردم آینه وار به پادشاه بگویند «روی زشت خود ببین» (۳۵۰۶/۳) باید زمینه انتقاد از حاکمان را فراهم کرد تا خطا و لغزش‌شان کمتر شود. انتقاد از پادشاهان مستلزم وجود آزادی بیان برای عالمان و انسان‌های آگاه است که سبب می‌شود تا پادشاهان کمتر به بیراهه بروند. «یک جامعه دینی و خداپسند و پیامبرپسند، جامعه‌ای است که در آن

عالمان بر دهان لگام ندارند و جاهلان مکرم نیستند.» (سروش، ۱۳۷۶: ۲۸۶)

در مثنوی، فرعون که برای باقی ماندن در اریکه قدرت، بی گناهان بسیاری را قتل و عام کرده است با فرافکنی، حضرت موسی (ع) را عامل این همه قتل و خونریزی می داند:

گفت فرعونش چرا تو ای کلیم
خلق را کشتی و افکندی تو بیم
در هزیمت از تو افتادند خلق
در هزیمت کشته شد مردم ز زلق
(۱۰۶۸/۳-۱۰۶۷)

فرعون سپس می گوید تو اسباب هراس در دل مردم هستی و روزی رسوا می شوی و مایه نیشخند مردم می شوی و در پایان می گوید:

همچو تو سالوس بسیاران بُدند
عاقبت در مصر ما رسوا شدند
(۱۰۷۵/۳)

خشمگین شدن پادشاهان

ناصری پادشاهان و خشم بر رعیت در مثنوی مولانا به تصویر کشیده شده است. «ادیان گذشته ما فرزندان دوره ای هستند که سلطنت و دیکتاتوری و قوه قاهره یک شخص واحد جزء بدیهیات زمانه بوده...سلطان هم مجاز است از موضعی که نشسته است، دفاع کند.» (سروش، ۱۳۸۶: ۲۸۶) هر چند بسیاری از داستانها تمثیلی است ولی فارغ از نگاه عرفانی به مواردی اشاره می شود:

خشم صدرجهان بر یکی از نزدیکان

یکی از نزدیکان صدرجهان به خاطر اتهامی که به او وارد شده بود، از شاه فاصله گرفت و ده سال آواره شهرها و بیابانها شد. پس از ده سال، کیش شاه او را هواخواه صدرجهان بخارا کرد ولی نصیحت کنندگان که خشم شاه را دیده بودند او را از رفتن پیش سلطان خشمگین، منع کردند. در بخارا نیز مردم او را از عزیمت نزد سلطان منع کردند که صدرجهان منتظر است تا به سختی از تو انتقام بگیرد.

هر که دیدش در بخارا گفت خیز
پیش از پیدا شدن منشین گریز
که ترا می جوید آن شه خشمگین
تا کشد از جان تو ده ساله کین
(۳۴۷۵/۳ - ۳۴۷۴)

این تحدیدها و تهدیدها به خوبی شرایط آن روزگار و خشم امیران مبسوط‌الید را مشخص می‌کند.

خشم امیر بر زاهد سبو شکن

امیری که خوش دل بود شب پذیرای مهمانی بود. خواست برای حرمت میهمان شرابی برای پذیرایی بیاورند. غلام به دستور امیر راهی خانهٔ راهب شد و دو کوزه شراب مهیا کرد. در راه با زاهدی روبرو شد. زاهد با اطلاع از اینکه شراب متعلق به سلطان است ضمن انتقاد از سلطان، با سنگ کوزه را شکست؛ با شنیدن این خبر:

میر چون آتش شد و برجست راست
گفت: بنما خانهٔ زاهد کجاست؟
تا بدین گرز گران کوبم سرش
آن سر بی‌دانش مادر غرّش
(۳۴۹۵ - ۳۴۹۶/۵)

امیر تاب از دست داده در حالی که نیمه مست بود، نیمه شب راهی خانهٔ زاهد شد و زاهد از ترس امیر خود را در زیر پشم پنهان کرد:

میر بیرون جست دَبُوسی به دست
نیم شب آمد به زاهد نیم مست
خواست کشتن مرد زاهد را ز خشم
مرد زاهد گشت پنهان زیر پشم
(۳۵۰۲ - ۳۵۰۳/۵)

قصد و خشم سلطان برای کشتن وزرا

سلطان محمود برای سنجش میزان فرمانبری و اطاعت پذیری اطرفیان، دستور داد وزیر و امیرانش گوهری را بشکنند. آنها شکستن گوهر را هدررفت سرمایه می‌دانستند و امتناع ورزیدند ولی ایاز با آگاهی از گرانبی‌قیمت بودن گوهر آن را شکست و در پاسخ معترضان که به تقلید از یکدیگر گوهر را نشکسته بودند گفت: اجرای فرمان پادشاه

گرانیهاتر از گوهر است که این نافرمانی اطرافیان باعث خشم سلطان محمود می شود و دستور می دهد جلاد با نابودی و قتل شان، آنها را از آنجا دور کند:

کرد اشارت شه به جلاد کهن
که ز صدرم این خسان را دور کن
این خسان چه لایق صدر من اند؟
کز پی سنگ، امر ما را بشکنند
(۴۸۰۵-۴۰۸۶ / ۵)

خشم امیر بر مطرب

سلطان مست مطربی را خواست تا برایش بنوازد. مطرب با گفتن پیاپی «می ندانم» در ترانه اش باعث خشم شاه شد. شاه گفت من از این تکرار به ستوه آمده ام. امیر از جا جهید و گرز را برکشید و بر سر مطرب رسید:

چون ز حد شد می ندانم از شگفت
ترک ما را زین حراره دل گرفت
برجهید آن ترک و دبوسی کشید
تا علیها بر سر مطرب رسید
(۷۰۹-۷۰۱۰ / ۶)

شاه و دلچک

خشم شاه بر دلچکی که بازی شطرنج را از او برده بود، به خوبی خوی استبدادی شاهان در آن روزگار را، نمایان می کند. شاه با باخت مقابل دلچک مهره های شطرنج را بر سرش کوبید. با امان خواهی دلچک، بازی شطرنج تکرار شد و با کیش شدن شاه برای در امان ماندن از خشم شاه خود را در زیر بالش ها و شش لایه نمد، پنهان کرد. شاه وقتی دلیل این پنهان شدن را از دلچک جویا شد دلچک گفت: ای شاه به خشم آمده، بدان که جز زیر لحاف نمی توان حرف حق را زد.

شاه با دلچک همی شطرنج باخت
مات کردش، زود خشم شه بتاخت
(۳۵۰۷/۵)

کی توان گفت حق جز زیر لحاف
با تو ای خشم آور آتش سیجاف
(۳۵۱۵/۵)

حیله و نفاق

حیله و نفاق یکی از واکنش‌های منفی پادشاهان نسبت به مخالفان است. پادشاهان ناتوان به حیله و دسیسه متوسل می‌شدند.

مکر وزیر پادشاه جهود:

مکر این وزیر مکار و فتنه‌گر یکی از مصادیق نفاق در مثنوی است که «وزیر گفت کشتن عیسویان آنها را مضمم‌تر می‌کند باید بین آنها نفاق ایجاد کنیم...» (حق شناس، ۱۳۸۴: ۳۶)

مکر دیگر آن وزیر از خود بیست و عظم را بگذاشت و در خلوت نشست

(۵۴۹/۱)

تخم‌های فتنه‌ها کو کشته بود آفت سرهای ایشان گشته بود

(۷۰۵/۱)

مکر فرعون برای دزدیدن عصای موسی

فرعون با تکبر و غرور، به جای حق‌پذیری و ترک باورهای پلیدش، به مکر و حیله متوسل شد تا از شکوه پیامبری موسی بکاهد.

وی به دو ساحر مأموریت داد تا عصای موسی را بدزدند. بعد با لرزیدن عصا، ساحران توبه کرده و به موسی گرویدند و مکر پیچیده و خطرناک فرعون باعث خفت و خواری او شد.

ساحران قصد عصا کردند زود کز پیشش باید شدن وانگه ربود

آن چنان بر خود بلرزید آن عصا هر دو بر جا خشک گشتند از و جا

(۱۲۳۰-۱۲۳۱ / ۳)

مکر آن فرعون سیصد توبه جمله ذل او، قمع او شده

(۴۳۵۲/۶)

خدعه و نیرنگ مغولان

مغولان خونریز نیز برای نابودی مردم به مکر و نیرنگ متوسل شدند و به بهانه یافتن یکی از مصریان خلقی انبوه را گرد آوردند و با حیله گردن زدند.

همچنان کاینجا مغول حيله دان
گفت: می جویم کسی از مصریان
(۸۵۸/۳)

تا بدین شیوه همه جمع آمدند
گردن ایشان بدین حيله زدند
(۸۶۱/۳)

قتل مخالفان

حق حیات، همواره در سنت‌های دینی و اخلاقی بشر به عنوان یک حقیقت پذیرفته شده مورد تاکید بوده است به طوری که انسان‌های آزاده شعار احترام به زندگی سر داده‌اند: «کسی را مکش! یا به تعبیر ایجابی: حیات را محترم دار!... همه انسان‌ها، مادام که به حقوق دیگران لطمه نمی‌زنند، حق حیات، سلامت و رشد آزاده شخصیت را دارند.» (ملکیان، ۱۳۸۵: ۱۹۹) از دیرباز در همه جوامع دینی و غیردینی حق حیات به عنوان یک حق پذیرفته شده، مطرح بوده است و ادیبان سرد و گرم روزگار چشیده، نامهربانی اصحاب قدرت با مخالفان را یا شنیده یا به چشم خود دیده بودند. «حافظ حفظ جان را جایی که بیم جان باشد توصیه می‌کند و درافتادن با نظام حاکم را که مستلزم گذاشتن از سر است نمی‌پسندد.» (سروش، ۱۳۸۶: ۲۸۷)

شکوه تاج سلطانی که بیم جان در او درج است کلاهی دلکش است اما به ترک سر نمی‌ارزد
(حافظ، غزل ۱۱۵)

قتل قوم عیسی به دست شاه جهود

قتل مخالفان دینی در تاریخ واقعی انکارناپذیر است و ریشه در جمود فکری و تنگ نظری برخی خودحق پنداران دارد و سبب قتل بی‌شمار مردم بی‌گناه شده است. قتل قوم عیسی توسط پادشاه جهود نمونه بارز این خونریزی است:

یک شه دیگر ز نسل آن جهود
در هلاک قوم عیسی رو نمود
(۷۴۰/۱)

نیکوان رفتند و سنت‌ها بماند
وز لئیمان ظلم و لعنت‌ها بماند
(۷۴۳/۱)

قتل نوزادان توسط فرعون

رقت‌بارترین بخش مثنوی قتل بی‌گناهان توسط فرعون عنود و کینه‌توز است. فرعون به عنوان نماد و نمود حاکم خونریز و خودخواه، با قتل بی‌گناهان قساوت و سنگدلی را به اوج رسانده است. بعد از اینکه منجمان خبر شوم بسته‌شدن نطفه موسی را به او می‌دهند فرعونیان به بهانه صلح‌دهی سلطان، زنان را با کودکان تازه به دنیا آمده در میدان گرد می‌آورند:

چون زنان جمله بدو گرد آمدند
هر چه بود آن نر، ز مادر بستدند
سر بریدندش که این است احتیاط
تا نروید خصم و نفزاید خُباط
(۹۴۶-۹۴۷/۳)

فرعون شیفته جاه و مقام که عطش قدرت، باعث شده بود چشم بر معصومیت کودکان ببندد صد هزاران طفل را قتل عام می‌کرد تا موسی(ع) سربرنیارد غافل از آنکه موسی در خانه فرعون پرورش می‌یافت. اما کار فرعون به جنون و دیوانگی رسیده بود:

از جنون می‌کشت هر جا بُد جنین
از حیل، آن کورچشم دوربین
(۹۶۳/۳)

صد هزاران طفل کشت او بی‌گناه
تا بگردد حکم و تقدیر اله
(۷۶۷/۲)

قتل بی‌گناهان توسط نمرود

قتل بی‌گناهان توسط نمرود نیز در مثنوی بازتاب داشته است. وقتی منجمان به فرعون خبر دادند که کودکی به دنیا خواهد آمد که دشمن نمرود است، او نیز چون فرعون با قتل صدها کودک معصوم، به زعم خود به دنبال طردکردن و حذف دشمنش بود:

صد هزاران طفل بی‌تلویم را
کشته تا یابد وی ابراهیم را
(۴۸۵۰/۶)

هر چند نمرود «هر که می‌زاید، می‌کشت از خُباط»(۴۸۵۲/۶) ولی اراده خداوند چیز دیگری بود یعنی حفظ حضرت ابراهیم(ع) همانطور که حضرت موسی(ع) را نیز حفظ کرد.

تمامیت خواهی و قتل رقیبان

در مثنوی برخی شاهان جاه طلب با تمامیت خواهی حضور و ظهور هیچ رقیبی را بر نمی تابند و به قتل او کمر می بندند.

«جاه طلبان و منصب دوستان نوعاً انحصار طلب و تمامیت خواهاند و وجود شریک و رقیبی را بر نمی تابند:

صد خورنده گنج اندر گرد خوان
دو ریاست جو نگنجد در جهان
(۵۲۶/۵)

... چنان به خشونت و بی رحمی گرایش می یابند که به راحتی، تومار زندگی رقیب را، حتی بدون اینکه کمترین

گناهی از او سر زده باشد در هم می پیچند. (ر.ک: کتابی، ۱۳۹۲: ۷۰)

چونک شاهی دست یابد بر شهی
بُکشدش یا باز دارد در چهی
(۲۷۵۱/۴)

قتل در خاندان سلطنتی

قدرت چنان پرده ای از پلیدی بر باطن پست شاهان کشیده که آنان با سنگدلی و قساوتی که دارند حتی به نزدیکان خویش نیز رحم نمی کنند و گاه پسر پدر را می کشد تا در شوکت و قدرتش خللی وارد نشود:

آن نخواهد کین بود بر پشت خاک
تا ملک بکشد پدر را ز اشتراک
(۵۲۷/۵)

راز مَثَل «سترون بودن پادشاهی» در همین است که شاه به خویش کشی روی می آورد و چون آتش با هیچ کس عهدی ندارد و به کسی جز حفظ منافع و قدرتش، وفادار نیست.

آن شنیدستی که الملک عقیم
قطع خویشی کرد ملکت جو ز بیم
(۵۲۸/۵)

پادشاهان بین که لشکر می کشند از حسد خویشان خود را می کشند
(۱۲۰۲/۵)

قتل گرگ توسط شیر

در داستان تقسیم شکار توسط گرگ، وقتی گرگ گفت گاو سهم شیر، بز کوهی سهم من و خرگوش سهم روباه باشد، به رغم اینکه تقسیم عادلانه ای بوده است ولی شیر تمامیت-خواه، سخن از «من» و «ما» در محضر شاهانه اش را برنتابید و با خشم گفت:

گرگ خود چه سگ بود کاو خویش دید پیش چون من شیر بی مثل و ندید
گفت پیش آ ای خری کاو خود بدید پیشش آمد پنجه زد او را درید
(۱ / ۳۴۰۸-۳۴۰۷)

حبس و شکنجه مخالفان

استبداد شاهان آنان را یاغی و طاغی بار می آورد به طوری که خود را مخیر می دانند هر ظلم و ستم و شکنجه و حبس و بگیر و ببندی را علیه مردم روا دارند:

«آشناترین و دشمن ترین دشمنان عقل و علم در تاریخ فرهنگ گذشته ما «استبداد» بود ... در جامعه استبدادی داوری با علم نیست با زور است و هر کجا که زور داور شد، علم و عقل و حقیقت را خاضع و دراستخدام خود می خواهد.» (سروش، ۱۳۷۶: ۲۸۲)

پادشاهان بر اریکه قدرت تکیه زده که هر رأی و نظر مخالف را بر نمی تابند، می خواهند مستبدانه با ارباب و شکنجه مخالفان، آنان را از هرگونه حق گویی و حق پویی بازدارند. «این همان خودکامه ای است که بر اغلب انسان ها حکومت می کند، فرمان می دهد و انسان بیچاره و ذلیل می خواهد با آن مقاومت کند، ولی نمی تواند... این همه فجایع جهان ناشی از همین نیروی خودکامه و مستبد و فرمانروا است. این است که می گوید:

می گریزم تا رگم جنبان شود کی فرار از خویشتن آسان بود؟
(۵ / ۶۶۸)

شکنجه که در تضاد با حقوق بشر و بسیاری از حقوق اولیه انسان است نشانه قساوت قلب پادشاهان و زورمندان است. هیچ کس حق ندارد که انسان دیگر را جسمی یا روانی

شکنجه کند و آزار دهد.» (ملکیان، ۱۳۸۵: ۱۹۹) در مثنوی شکنجه بی‌رحمانه مخالفان-که نشانه قساوت قلب پادشاهان است - به خوبی توصیف شده است. مولانا بستگان در زنجیر را اسیران بیگانه با شادی و آزادی می‌داند و جباریت عمال شاه در آن عصر را چنان به وضوح بیان می‌کند (۱/ ۶۳۲) که فرد غیر از تسلیم و رضا چاره‌ای ندارد و گویی در کف شیر نر خونخواره‌ای است.

زندانی کردن

زندانی کردن مخالفان که ناشی از استبداد و خودکامگی پادشاهان بوده، یکی از شیوه‌های سرکوب مخالفان بوده است. ناگزیری از زندان رفتن (۶/ ۲۶۰۴) و به حبس افتادن ذالنون‌ها (۲/ ۱۳۹۳) و به بند کشیدن ناصحان (۱/ ۸۷۰) بیانگر خوی پادشاهان بوده است.

کتک زدن و شکنجه

یکی دیگر از شیوه‌های شکنجه، تنبیه و شکنجه مخالفان بوده است که با ضرب و جرح آنان همراه بوده است.

سیلی زدن به فقیه (۶/ ۳۹۳۹) ، تنبیه و کتک‌زدن دلقک (۶/ ۲۵۷۳) تأکید بر زجر در شریعت (۶/ ۲۵۹۵) شکنجه عمید خراسان (۵/ ۳۱۷۵-۳۱۷۴) و یارانش (۵/ ۳۱۷۷) و کتک زدن مرد طمع ورز توسط داروغه (۶/ ۴۲۵۵) از دیگر مصداق‌های شکنجه مخالفان بوده است.

تهدید مخالفان

پادشاهان هرگاه بر رعیت و مخالفان خشم می‌گرفته‌اند به تهدید آنان روی می‌آورده‌اند. تهدید مخالفان نشانه عجز و ناتوانی پادشاهان است که در «قصه فرعون... و ساحران هم که وی آنها را برای معارضه با موسی خواند به رغم پندار وی تسلیم دعوت موسی شدند و چون برخلاف منع فرعون بدانسوی دنیای حس که ماورای اقلیم قدرت فرعون بود راه یافتند، از تهدید و عقوبت فرعون هم هراسی در دل را ندادند.» (زرین کوب، ۱۳۷۹: ۵۴)

تهدید مخالفان در مثنوی در قالب روایت و تمثیل در ابیات زیادی نمود داشته است. تهدید

قطع دست مخالفان توسط فرعون (۳/ ۱۷۲۲-۱۷۲۱) و تهدید به قتل سهل انگاران (۳/ ۹۲۷-۹۲۶) تهدید به قتل جعدان و بازان (۲/ ۱۱۵۳) و تهدید خرگوش توسط شیر گرسنه (۱/ ۱۱۵۵-۱۱۵۴) برخی از این نمودها به شمار می روند.

موضع مثبت

هر چند در این مقاله رویکرد بدشاهان نسبت به مخالفان مورد بررسی قرار گرفته است ولی بررسی ویژگی نیک شاهان در قیاس با بدشاهان می تواند ارزنده و آموزنده باشد. پیامبر- شاهان، در مثنوی از خدا می خواهند قدرت و پادشاهی به شایسته ای چون آنان عطا شود. (پورخالقی چترودی، ۱۳۷۶: ۲۰۲) در نگاه مولانا نیک شاهان مثنوی: مانا و بی زوالند (۱/ ۱۱۰۳) خادم و حافظ خلقند (۳/ ۴۱۴۶-۴۱۴۷) مظلوم یاور، ستم ستیز و دادگرند. (۳/ ۴۶۳۶-۴۶۳۵) برآورنده نیازهای دنیوی و اخروی مردمند. (۳/ ۱۴۶۷). نایب خدایند (۱/ ۶۷۳)

مولانا حرمت مال خلق را چون خون مردم به شمار می آورد:

ای خورنده خون خلق از راه برد
تا نه آرد خون ایشان نبرد
مال ایشان، خون ایشان دان یقین
زآنکه مال از زور آید در یمین
(۳/ ۱۵۷-۱۵۶)

در دفتر سوم مثنوی هم نوع برخورد با دزدان شامل قطع پای چپ و دست راست می شود که به دست داروغه و عاملان شاه اجرا می شده است. (۳/ ۱۶۸۰ - ۱۶۷۹) تنبیه دزد و کتک زدن (۵/ ۳۰۸۲ - ۳۰۸۱)

پادشاهان در برابر مخالفان بیشتر موضع منفی داشته اند؛ اگر در مثنوی از سوی پادشاهان شاهد موضع مثبت نسبت به مخالفان هستیم که با آنان مدارا کرده و مورد مهر و بخشش قرار داده اند، ناشی از تغییر رویکرد آنها نسبت به مخالفان نیست؛ بلکه پس از پوزش خواهی و درخواست عفو، با وساطت برخی از وزرا و نزدیکان، چرخشی محدود و معدود در موضع پادشاهان شاهد هستیم.

اکنون به برخی موارد اشاره می شود:

عفو و بخشش

عفو و گذشت نشانه بزرگی روح و وارستگی انسان حزم‌اندیش و آخرین است و مولانا این را به خوبی تبیین کرده است. (۲۵۹۰/۶) مولانا معتقد است که شاهان باید همانند خداوند رحمت‌شان بیش از غضب باشد و با پرهیز از خشم و خونریزی، راه مدارا و بخشش پیش گیرند. (۲۴۳۶/۴)

طلب عفو برای زاهد سبوشکن

هنگامی که سلطان بر زاهد سبوشکن خشم گرفت و جانش در خطر بود، شفیعیان برای او طلب عفو و بخشش کردند:

عفو کن ای میر بر سختی او
در نگر در درد و بدبختی او
(۳۵۴۹/۵)

پادشاهی کن ببخشش ای کریم
ای کریم ابن‌الکریم ابن‌الکریم
(۳۵۶۶/۵)

درخواست عفو دلک از شاه

وقتی دلک رنگ پریده به دربار شاه ترمذ آمد و گفت نمی‌تواند به سمرقند برود؛ به تحریک وزیر، شاه بر دلک بدگمان شد و بر او خشم گرفت و دستور داد، تنبیهش کنند. دلک گفت: ای سلطان آرام و آهسته باش. چرا برای انتقام این همه شتاب داری؟ من اسیر تو هستم و راه و روی گریز ندارم. آنگاه با زیرکی به سلطان می‌گوید:

چاره دفع بلا، نبود ستم
چاره، احسان باشد و عفو کرم
(۲۵۹۰/۶)

عذرخواهی باز از سلطان

وقتی باز زیبای شاه که همواره جایگاهش دست سلطان بود، پشت به کاخ شاهی کرد و در خانه پیرزنی پناه گرفت، پیرزن وقتی باز زیبا را در کلبه‌اش دید، علاوه بر بستن پاهای باز، بال و ناخنش را هم کند تا زیباتر شود. سلطان وقتی بعد از جستجوی بسیار، باز را در خانه پیرزن

دید با ترحم به باز نگریست.

باز گفت: ای شه پشیمان می شوم
توبه کردم، نو مسلمان می شوم
آنکه تو مستش کنی و شیرگیر
گر ز مستی کژ رود، عذرش پذیر
(۳۴۲-۳۴۳/۲)

فروکش کردن خشم شاه بر ندیم و عفو او

پادشاهان با وساطت نزدیکان و افراد مورد وثوق، برخی از افرادی را که مورد غضب قرار گرفته اند می بخشیدند از جمله: «پادشاهی بر یکی از نزدیکان خود خشم گرفت، شمشیر از غلاف بیرون کشید و قصد کشتن او کرد. هیچ یک از اطرافیان شاه جرأت شفاعت نداشتند، تا آنکه عمادالملک نامی، که از مقربان درگاه سلطان و بسیار مورد احترام و محبت او بود، به سجده افتاد و از آن ندیم شفاعت کرد.» (سیاح زاده، ۱۳۹۷: ۵۸۸)

برجهید و زود بر سجده فتاد
در زمان شه تیغ قهر از کف نهاد
گفت گر دیوست من بخشیدمش
ور بلیسی کرد من پوشیدمش
(۲۹۳۷-۲۹۳۸/۴)

عفو تهمت زندگان به ایاز

بعد از بدبینی برخی افراد به ایاز-آنگاه که حجره نشینی آغاز کرد- سلطان محمود وقتی متوجه ماجرا می شود به ایاز می گوید:

مجرمانت مستحق کشتن اند
وز طمع بر عفو و حلمت می تنند
(۲۱۲۲/۵)

ولی ایاز با عفو تهمت زندگان، سبب شد تا شاه نیز از خطایشان درگذرد.

شفاعت ایاز برای وزیران گوهر ناشکسته

در ماجرای گوهرناشکستن وزرا، که ترمرد از فرمان سلطان بود وقتی ایاز با شکستن گوهر، اطاعت امر سلطان کرد، شاه بر وزرا خشم گرفت؛ ایاز از جا برخاست و پیش تخت سلطان دوید و سجده ای کرد و گفت:

غفلت و گستاخی این مجرمان

از وفور عفو تست ای عفولان

(۴۰۹۵/۵)

جانشان بخش و ز خودشان هم مران

کام شیرین توآند ای کامران

(۴۱۱۲/۵)

انتقاد پذیری

انتقادپذیری و سعه صدر، علاوه بر بیان میزان بینش و منش پادشاهان، نشانه‌ای از حلم و صبوری و انتقادپذیری آنهاست. برای این که مردم آینه‌وار به پادشاه بگویند «روی زشت خود بین» (۳۵۰۶/۳) باید زمینه انتقاد از حاکمان را فراهم کرد تا خطا و لغزش آنها کمتر شود. آزادی بیان آگاهان و اهل دانش، زمینه انتقاد سازنده را نسبت به پادشاهان فراهم می‌کند و سبب می‌شود تا پادشاهان از بیراهه پرهیزند و در مسیر درست قدم بردارند. «یک جامعه دینی و خدایست و پیامبرپسند، جامعه‌ای است که در آن عالمان بر دهان لگام ندارند و جاهلان مکرم نیستند.» (سروش، ۱۳۷۶: ۲۸۶) گاه منتقدینی بی‌باک بودند و نقدهای تندی هم به حکام وارد می‌کردند که به سبب جسارتی که داشتند می‌توان آنها را در گروه عقلای مجانبین ذکر کرد: «دیوانه‌نما منتقد معترضی است که نه تنها کم‌ترین لغزش مردم، حاکمان، پیشوایان و امامان جامعه از نظر تیزبین نقادانه‌اش، پنهان نمی‌ماند بلکه حتی اعمال خداوندان جامعه را جسورانه نقد و ارزیابی می‌کند.» (جابری، ۱۳۹۱: ۲۳) مولانا در مثنوی نقدهایی از این نوع آورده است.

انتقاد از شهریار به مسجد رونده

وقتی شهریاری عازم مسجد می‌شود در هنگام به مسجد رفتن شهریار وقتی همراهان و پیش‌قراولانش مردم را با نهیب و چوب از مسیر سلطان دور می‌کنند بی‌گناهی چوب‌خورده:

خون چکان رو کرد با شاه و بگفت

ظلم ظاهر بین چه پرسی از نهفت

خیر تو این است جامع می‌روی

تا چه باشد شر و وزرت ای غوی

(۲۴۶۷-۲۴۶۹/۶)

در این قصه «مولانا با لحنی چنین قاطع و صریح آنچه را دیگران کمتر جرأت و مجال

اظهار آن را دارند، از زبان شوریده ستمدیده به بیان می‌آورد و بیدادی و ناروایی حکام و امرای عصر را بدین‌سان بر ملا می‌کند» (زرین کوب، ۱۳۸۰، ص ۳۸۱) که شرایط حاکم در آن عصر را تبیین می‌کند که وقتی مسجد رفتن این شهریان این همه برای خلق رنج‌آور است پیداست که در شرارت‌شان چه رنج‌هایی بوده است این مردم چه شرایط رقت باری داشته اند. این سلطان به نظاره ایستاده در برابر آن همه خلق آزاری و تنبیه مردم یک بدشاه بوده است.

انتقاد پیر سمج از صدرجهان

صدرجهان حاکم نیک خوی بخارا، عهد کرده بود که به گدایان خاموش بر سر راهش عطای بسیار بدهد و هر مستمندی که به زبان چیزی از او بخواهد، از صدقه اش محروم گردد. روزی پیرمردی نیازمند جلوی صدرجهان را گرفت و از او خواست کمک کند. صدرجهان امتناع ورزید و درویش پیر اصرار کرد که صدرجهان:

گفت بس بی‌شرم پیری ای پدر
پیر گفت از من تویی بی‌شرم‌تر
کین جهان خوردی و خواهی تو ز طمع
کان جهان با این جهان گیری به جمع
خنده‌ش آمد مال داد آن پیر را
پیر تنها برد آن توفیر را
(۳۸۱۴ - ۳۸۱۶ / ۶)

سکوت

یکی از غلامان مقرری اش کم شده بود. سخت برآشفته و در چند نامه انتقادی شکوه‌اش را به سلطان منتقل کرد. شاه از آنجا که او را احمق می‌دانست در پاسخ حاجبی که درخواست کرده بود تا به نامه آن نادان پاسخ بدهد:

گفت او را نیست الا درد لوت
پس جواب احمق اولیتر سکوت
(۱۸۶۵/۴)

نامه دیگر نوشت آن بدگمان
پر ز تشنیع و نفیر و پر فغان
(۱۹۵۳/۴)

که البته سلطان به آن نامه تند و پر ز تشنیع او پاسخی نداد و حتی او را عقوبت هم نکرد.

احتیاط در کیفر مجرمان

دلک عذرخواه سمرقند نارفته، که سبب هراس و ناخرسندی سلطان شد وقتی خشم پادشاه ترمذ را دید از او خواست که در عقوبتش شتاب نکند که ان بعض الظن اثم و بیشتر تحقیق و تأمل کند تا به حقیقت برسد زیرا اگر با تأمل بیشتر و مشورت با اهل فن، بتواند جرم دلک را اثبات کند با اطمینان بیشتری می تواند او را مورد بازخواست قرار دهد.

گفت دلک با فغان و با خروش
صاحباً در خون این مسکین مکوش
(۲۵۶۷/۶)

گفت: دلک را سوی زندان برید
چاپلوس و زرق او را کم خرید
(۲۵۷۲/۶)

گفت دلک: ای ملک آهسته باش
روی حلم و مغفرت را کم خراش
(۲۵۸۱/۶)

گفت دلک: من نمی گویم گذار
من همی گویم: تحریری بیار
(۲۶۰۷/۶)

امرهم شوری برای این بود
کز تشاور سهو کژ کمتر رود
(۲۶۱۲/۶)

مواردی از این دست، نشان دهنده برخی از موضع گیری های مثبت پادشاهان در مقابل مخالفان بود که به اختصار گذشت و البته این شواهد در مقایسه با سخت گیری ها و منفی نگری های آنان چندان قابل توجه نیست.

نتیجه گیری

پادشاهان در مثنوی کمترین حق و حقوقی برای مخالفان و حتی مردم عادی قائل نبوده اند. مولانا همواره شیوه حکومت حاکمان جور و همچنین نوع و نحوه مواجهه آنان را با مخالفان مورد نکوهش قرار می دهد و با ترسیم شرایط استبدادی و خفقان آور آن روزگار، از آنان به عنوان افرادی مستبد و مبسوط‌الید نسبت به جان و مال مردم یاد کرده است که به ذکر مواردی چند

بسنده می‌شود:

- پادشاهان خود را محق و مردم را مکلف می‌دانسته‌اند و به حق و تکلیف دوسویه چندان اعتقادی نداشته‌اند.
- فضای زمان پادشاهان به شدت بسته و استبدادی بوده و مخالفان از بسیاری از حقوق اجتماعی محروم بوده‌اند.
- پادشاهان غالباً کینه توز، تندخو، خودخواه و انتقادناپذیر بوده‌اند و افراد ناهمسو و دگرانديش را به شدت مجازات می‌کرده‌اند.
- آنان افرادی طمع ورز و حریص و سخت دل‌بسته قدرت و سلطنت بوده‌اند و برای حفظ قدرت‌شان، از ریختن خون بی‌گناهان و حتی خویشاوندان خود نیز ابایی نداشته‌اند.
- وزرا و اطرافیان، نقش پررنگی در تحریک پادشاهان و گاه تقلیل مجازات یا عفو مخالفان داشته‌اند.
- شکنجه مخالفان با زندانی کردن و دست و پا بستن و شلاق زدن همراه بوده است.
- پادشاهان نسبت به مردم و مخالفان کمتر عفو و گذشت داشته‌اند و تنها در موارد نادری با وساطت اطرافیان، شاهد پوزش‌پذیری پادشاهان بوده‌ایم.
- حب جاه و مقام، باعث سنگدلی پادشاهان شده که قتل مخالفان و کودکان معصوم، بیانگر اوج قساوت پادشاهان بوده است.
- پادشاهان اهل منطق و گفتگو نبوده‌اند و برای توجیه مخالفان نیز تلاشی نداشته‌اند و در اغلب موارد از قوه قهریه استفاده می‌کرده‌اند.
- تطبیق موضع پیامبر- پادشاهان، نسبت به پادشاهان در قبال مخالفان می‌تواند به عنوان یک موضوع پژوهشی جدید مورد توجه و تحقیق قرارگیرد.
- درخاتمه می‌توان گفت در مثنوی توصیف خودشیفتگی‌ها و نخوت و غرور پادشاهان و اعمال محدودیت‌ها و سخت‌گیری‌های آنان در برابر منتقدان و مخالفان، نمود بیشتری دارد که البته این امر بیانگر خوی استبدادی و مخالف ستیزی آنان است. ذکر این جمله خالی از لطف نیست که برای حمایت از حقوق منتقدان و مخالفانی که منطبق کلام آنان سلامت و

ثبات جامعه را تضمین می‌کند و همچنین به رسمیت شناخته شدن و نهادینه شدن آن در جامعه، باید بیش از پیش به تحلیل محتوای متون ادبی کلاسیک فارسی پرداخت که حاصل اندیشه جهان‌نگر و مدارامحور نویسندگان بزرگی چون مولانا است که بیش از هر چیز به اصل تسامح و تساهل در زندگی اجتماعی و تعامل با جامعه پایبند بودند و از این رو به چهره‌های ماندگار جهان بدل شدند.

منابع

کتاب‌ها

- آشوری، داریوش (۱۳۷۶) دانشنامه سیاسی، تهران: مروارید.
- بسته نگار، محمد (۱۳۸۰) حقوق بشر از منظر اندیشمندان، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- پورخالقی چترودی، مهدخت (۱۳۷۶) فرهنگ قصه‌های پیامبران، مشهد: آستان قدس.
- حق شناس، سید حسین (۱۳۸۴) بشنو از نی، قم: شاکر.
- دستمالچیان، احمد (۱۳۹۰) کلیاتی راجع به حقوق شهروندی، تهران: وزارت کشور.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷) لغت نامه، تهران: دانشگاه تهران.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۰) بحر در کوزه، تهران: علمی.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۹) سرّنی، تهران: علمی.
- زمانی، کریم (۱۳۷۹) شرح جامع مثنوی، تهران: چاپ سوم، اطلاعات.
- سبحانی، جعفر (۱۳۷۰) مبانی حکومت اسلامی، ترجمه اود الهامی، قم، موسسه علمی فرهنگی سید الشهداء.
- سروش، عبدالکریم (۱۳۷۶) مدارا و مدیریت، تهران: صراط.
- سیاح زاده، مهدی (۱۳۹۷) پیمان‌ه و دانه، تهران: مهراندیش.
- عامری، ابوالحسن (۱۳۶۷) الاعلام بمناقب الاسلام، ترجمه احمد شریعتی و حسین منوچهری، تهران: نشر دانشگاهی.
- غزالی، امام محمد (۱۳۶۱) نصیحه الملوک، به تصحیح جلال الدین همایی، تهران: بابک.
- فریدی، حسن (۱۳۹۲) حقوق اقلیت های دینی در اسلام، شیروان: شیلان.
- قیم، عبدالنبی (۱۳۹۳) فرهنگ معاصر عربی به فارسی، تهران: فرهنگ معاصر.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۵۲) فلسفه حقوق، تهران: دانشگاه تهران.
- کفافی، محمد عبدالسلام (۱۳۸۲) ادبیات تطبیقی، ترجمه دکتر حسین سیدی، مشهد: به نشر.
- مصفا، محمد جعفر (۱۳۸۷) با پیر بلخ، تهران: پریشان.

- معین، محمد (۱۳۸۸) فرهنگ فارسی، تهران: امیر کبیر.
- ملکیان، مصطفی (۱۳۸۵) مهر ماندگار، تهران: معاصر.
- نظام الملک، خواجه (۱۳۷۲) سیاست نامه، تهران: اساطیر.

مقاله‌ها

- جابری، سیدناصر (۱۳۹۱) بازگونگی امور عالم در مثنوی، مجله ادبیات عرفانی، بهار و تابستان، سال سوم، شماره ۶، صص ۷-۳۲.
- خاتمی، احمد (۱۳۸۸) حکومت و حاکمان در مثنوی، فصلنامه پژوهش‌های ادبی، سال ۶، شماره ۲۴، تابستان، صص ۳۵-۵۲.
- سرافرازی، عباس و دیگران (۱۳۹۷) اندیشه‌ی ظل‌اللهی سلطان در نگرش تاریخ‌نگارانه مورخان عصر افشاری، پژوهش‌های تاریخی، دوره ۱۰، شماره ۱ - شماره پیاپی ۳۷، بهار، صص: ۱۹-۳۸.
- عقدایی، تورج (۱۳۸۹) جامعه‌شناسی حکومت و حاکمان در مثنوی، فصلنامه تخصصی عرفان، سال ششم، شماره ۲۴، صص ۱۹۰-۲۲۲.
- فتوحی، محمود (۱۳۹۲) تعامل مولانا جلال‌الدین بلخی با نهادهای سیاسی در قونیه، فصلنامه زبان و ادبیات فارسی، سال ۲۱، شماره ۷۴، صص ۴۹-۶۸.
- فیرحی، داوود (۱۳۷۵) مبانی اندیشه‌های سیاسی اهل سنت، حکومت اسلامی، سال اول، شماره ۲، صص: ۱۵۰-۱۲۱.
- کتابی، احمد (۱۳۹۲) آسیب‌شناسی قدرت در اندیشه مولانا، مجله اطلاعات سیاسی - اقتصادی، تابستان، شماره ۲۹۲، صص ۶۸-۸۳.

References:

Books

- Ashouri, Dariush (1997) **Political Encyclopedia**, Tehran: Morvarid.
- Bastehnegar, Mohammad (2001) **Human Rights from the Perspective of Thinkers**, Tehran: Anteshar Co.

- Moin, Mohammad (2009) **Farhang-e Farsi**, Tehran: Amir Kabir.
- Malekian, Mostafa (2006) **Mehr Mandegar**, Tehran: Contemporary.
- Nizam-ol-Molk, Khajeh (1993) **Policy Letter**, Tehran: Myths.
- **Articles**
- Jaberi, Seyed Nasser (2012) **The Reversal of World Affairs in Masnavi**, Journal of Mystical Literature, Spring and Summer, Third Year, No. 6, pp. 7-32.
- Khatami, Ahmad (2009) **Government and Rulers in Masnavi**, Quarterly Journal of Literary Research, Volume 6, Number 24, Summer, pp. 35-52.
- Sarafrazi, Abbas and others (2018) **The Thought of Zolollahi Sultan in the Historical Perspective of Afshari Historians**, Historical Research, Volume 10, Number 1 - Serial Number 37, Spring, pp: 19-19-38.
- Aghdaei, Touraj (2010) **Sociology of Government and Rulers in Masnavi**, Erfan Quarterly, Volume 6, Number 24, pp. 190-222.
- Fotouhi, Mahmoud (2013) **The Interaction of Maulana Jalalu - ddin Balkhi with Political Institutions in Konya**, Quarterly Journal of Persian Language and Literature, Volume 21, Number 74, pp. 49-68.
- Farihi, Davood (1996) **Basics of Sunni Political Thoughts**, Islamic Government, First Year, No. 2, pp: 150-121.
- Ketabi, Ahmad (2013) **Pathology of Power in Rumi's Thought**, Journal of Political-Economic Information, Summer, No. 292, pp. 68-83.

The analysis and Review position of the kings towards the opponents from the point of view of Rumi's Masnavi

Ismail Hosseinpour¹, Dr. Hassan Basak²

Abstract

Kings in Masnavi are divided into "good kings" and "bad kings", which Soleyman and Pharaoh are the symbol of these two groups. The evil kings who have taken the rights of the people and the people due to the arbitrariness and the position of their friendship have not given any rights to the rights of the people and the opposition. In this study, the reaction of the evil kings to the opposition has been investigated. After defining the king and the opponents and referring to the right of the opponents, and to raise the idea of Rumi about the kings and their characteristics, their position toward the opposition is divided into two groups: Positive and Negative that Negative reactions include denial of advice, anger, deceit, hypocrisy, murder, imprisonment, torture and threats of the opposition And in the positive reaction of forgiveness and forgiveness, counseling, silence, and Caution in punishing criminals have been investigated and The negative reaction to the opposition has more signs and symbols.

Keywords: Kings, Opponents, Masnavi Manavi, Mowlana.

¹. PhD Student, Department of Persian Language and Literature, Mashhad Branch, Islamic Azad University, Mashhad, Iran. tak1350@yahoo.com

². Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Payame Noor University, Iran. (Responsible author) bassak@pnu.ac.ir